

گفت و گو با دکتر محمود تلخابی
درباره کتاب «مبانی روان‌شناختی آموزش برای همه»

شناسایی دانش‌آموزان متفاوت در مدارس

اشاره

جهت‌گیری نظام‌های آموزشی در عصر حاضر نشان می‌دهند که مدارس در اجرای نقش جدید خود، بیشتر بر توسعه و بهبود یادگیری تأکید می‌کنند. در این راه، مدارس می‌کوشند فرصت‌های برابری برای آموزش همگان فراهم آورند. چنین رویکردی به آموزش در عمل، روند برنامه‌ریزی آموزشی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در حال حاضر، «برنامه آموزش برای همه» در کشورهای پیشرفته، به عنوان برنامه‌ای برای خلق راهبردهایی در راستای اصلاح و توسعه نظام آموزشی، مسیر روشنی را طی می‌کند. وزارت آموزش و پرورش کشور ما نیز با انتشار «سند ملی آموزش برای همه» به منظور دستیابی همگان به آموزش پایه با کیفیت اهتمام ورزیده است. تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد، آموزش همه کودکان، بدون ملاحظات روان‌شناسی شناختی محقق نخواهد شد. زیرا کودکان با یکدیگر فرق دارند و معلمان باید بپذیرند که همه دانش‌آموزان در تجربه‌ها، توانایی و شخصیت یکسانی ندارند. بحث کتاب «مبانی روان‌شناختی آموزش برای همه»، در همین زمینه است. دکتر محمود تلخابی، پژوهشگر پژوهشکده علوم شناختی، مترجم کتاب، معتقد است، کتاب حاضر منبع علمی مفیدی برای کارشناسان برنامه‌ریزی درسی و آموزشی، به ویژه معلمان و مدیران مدارس خواهد بود. برای روشن شدن موضوع و آگاهی از تجربیات مترجم کتاب درباره روش‌های آموزش دانش‌آموزان دارای مشکل»، با دکتر تلخابی گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که در ادامه از نظر شما می‌گذرد.

ناتوانی به دلیل کارکرد درون مدرسه است و باید به فضای روانی اجتماعی درون مدرسه توجه شود. به همین دلیل، به دنبال منبعی بودم که بتواند راهکاری برای این دشواری پیدا کند؛ به طوری که عوامل مدرسه بتوانند توانایی‌های خودشان را از جهت دانش و مهارت افزایش بدهند. حسن دیگر کتاب حاضر این است که هم به مشکلات دانش‌آموزان توجه دقیقی دارد و هم با رویکرد شناختی به ارائه راه‌حل پرداخته است.

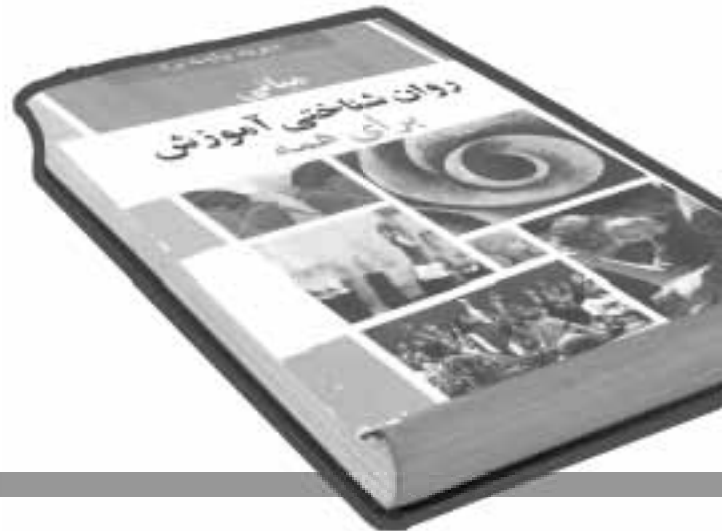
● آیا سرفصل‌های اصلی کتاب انتظار شما را برآورد می‌کند؟

○ بلی. در این کتاب، پنج فصل مورد بحث قرار گرفته است. دو فصل اول، دو بحث بسیار جذاب را مطرح می‌کنند. فصل اول می‌خواهد براساس مبانی روان‌شناسی بگوید که مفهوم فردیت چیست. مغز آدمی پدیده‌ای بی‌نظیر است، یعنی نمی‌توان دو ساختار مغزی مشابه پیدا

● چه نیازی ایجاب می‌کرد که شما این کتاب را ترجمه کنید؟

○ در واقع انگیزه اصلی از ترجمه کتاب این بود که می‌خواستیم منبعی داشته باشیم که عوامل درون مدرسه‌ای را شناسایی کنیم و ببینیم مدرسه برای جذب گروهی از دانش‌آموزان متفاوت، یعنی دانش‌آموزانی که نمی‌توانند با مدرسه سازگار شوند، چه باید بکند.

نکته دیگری که مرا برای ترجمه کتاب مشتاق ساخت، این بود که آموزش و پرورش در سطح ملی، بنا را بر این گذاشته بود که تا سال ۱۳۹۴ پوشش تحصیلی دانش‌آموزان را کامل کند. یعنی تا سال هدف، باید هیچ کودک بازمانده از تحصیل وجود نداشته باشد. اما برنامه‌هایی که نوشته شده بود، عمدتاً بیرونی بودند. برای مثال، حمایت‌های اقتصادی، مسائل قانونی توسعه فضای کمی و توسعه تربیت معلم برای پذیرش نیروی انسانی. من در تجربه کاری‌ام حس می‌کردم که بخشی از این



○ در فصل دوم درباره نابرابری‌های موجود در مدارس صحبت شده است. نابرابری‌های موجود در مدارس کدام‌اند؟ این موضوع، همواره برای من جالب بوده است. چگونه مدارس از نابرابری‌ها رنج می‌برند و بحث کلیشه‌ها را مطرح می‌کند، تفاوت بین پسر و دختر را مطرح می‌کند که چگونه فرهنگ‌ها کلیشه‌های متفاوتی را به بچه‌ها تحمیل می‌کنند و این ویژگی خود آن دانش‌آموزان نیستند. برای مثال: در این زمینه مطالعاتی که در انگلستان انجام گرفته است، نشان می‌دهد که اساساً مدرسه رفتن یا تحصیل، خیلی به کلیشه‌های جنسی دختران نزدیک است. در حالی که برای پسران کلیشه‌هایی مانند از مدرسه در رفتن، تکلیف انجام ندادن و رد خواسته‌های مدرسه مطرح است. در حالی که باید توجه داشت، این تفاوت‌ها، تفاوت‌های مربوط به کلیشه‌های جنسی هستند برای مثال، ممکن است الگوی مدرسه رفتن پسران با دختران متفاوت باشد. یا برای نمونه، اگر دختری در مدرسه پیشرفت تحصیلی‌اش مورد تقدیر هم‌کلاسی‌هایش قرار می‌گیرد، در مدرسه پسرانه ممکن است انجام ندادن تکالیف از طرف گروه هم‌کلاسی‌ها تشویق شود. در نتیجه پاسخ‌گویی منفی به خواسته‌های مدرسه از طرف گروه هم‌سالان تقویت شود. این تفاوت‌هایی هستند که مدارس باید درباره آن‌ها آگاهی‌هایی کسب و با آن‌ها برخورد کنند. الگوهای مربوط به کلیشه‌ها را ویرایش و اصلاح کنند و به مخاطبان بفهمانند که اساساً این تفاوت‌ها تفاوت‌های ذاتی نیستند، بلکه تفاوت‌های ذهنیتی هستند که در اثر فرهنگ و به مرور زمان به دست آمده‌اند.

بعد از این دو فصل مقدماتی، سه فصل اساسی طرح می‌شود که هر فصل شامل دو بخش است. در یک بخش،

کرد. زیرا هر مغزی برای خودش یک پدیده‌ای مستقل است و این ویژگی مغز آدمی است. وقتی مدرسه الگویی عمومی برای آموزش طراحی کرده است، عمدتاً بخشی از دانش‌آموزان به خاطر ویژگی‌های فردی‌شان، در حاشیه قرار می‌گیرند و منزوی می‌شوند و حتی در شرایط بدتر، از مدرسه جدا می‌شوند. بنابراین، دانش‌آموزانی که مدارس را رها می‌کنند، دانش‌آموزان متفاوتی هستند که با چارچوب عمومی مدرسه سازگاری ندارند. در واقع به دنبال آن است که مدرسه بپذیرد دانش‌آموزان موجودات متفاوتی هستند و مدرسه باید برای این تفاوت ارزش قائل شود.

● در این صورت، اگر فردیت را بپذیریم، چگونه بچه‌ها را اجتماعی بار بیاوریم؟ در حالی که ما می‌دانیم که مدرسه نوعی محیط اجتماعی است و ما بچه‌ها را به مدرسه می‌فرستیم تا اجتماعی بار بیایند.

○ این مانع اجتماعی شدن نخواهد شد. در واقع با این آموزش می‌خواهیم بگوییم که این فاصله بین اجتماعی بودن و تفرد را چگونه باید طی کنیم. چگونه قرار است در فضایی اجتماعی قرار بگیریم، در عین حال نادیده گرفته نشویم. بخشی از توانایی مدرسه باید این باشد که بتواند برای این ویژگی‌های متفرد کودکان، برنامه خاصی را طراحی کند.

● به غیر از این موضوع مهم، چه بخش‌های مهم دیگری در کتاب وجود داشت که انگیزه شما را در ترجمه و آماده‌سازی آن بالا می‌برد؟

در مدارس سه گروه کودک دارای اختلال یادگیری وجود دارد که شرایط موجود مساعد حال آنها نیست

دشواری‌ها و در بخش دیگر راه‌حل‌ها را توضیح می‌دهد؛ این‌که با کودکانی که از جهت عاطفی، رفتاری و یادگیری رنج می‌برند، چگونه باید برخورد کنیم. به طور خلاصه، هر فصل از سه فصل بعدی کتاب، به یکی از این مشکلات در دانش‌آموزان می‌پردازد؛ مشکل یادگیری، مشکل رفتاری و مشکل عاطفی.

این کتاب چگونه گروه‌های دانش‌آموزی را متمایز می‌کند؟

در واقع در مدارس سه گروه کودک دارای اختلال یادگیری وجود دارد که شرایط موجود مساعد حال آنها نیست. گروه اول دانش‌آموزان دارای مشکلات یادگیری هستند. مثل اختلال یادگیری در خواندن، در ریاضی و در نوشتن و مانند آن. این دانش‌آموزان را با آموزش‌های معمول موجود در مدرسه نمی‌توان آموزش داد، بلکه نیازمند مداخله‌های موردی هستند. بنابراین، معلمان باید بتوانند برای این دانش‌آموزان فرصت‌های یادگیری متفاوتی را طراحی کنند. اگر ما بخواهیم با روش‌های عادی این دانش‌آموزان را در کلاس حفظ کنیم، یا مدرسه را از دست خواهند داد یا شکست تحصیلی را تجربه خواهند کرد. از این رو، آنچه در این جا بحث می‌شود این است که آیا مدرسه ابزار شناسایی و دقت کافی برای تفکیک این گروه از افراد را دارد؟ چگونه می‌تواند آنها را جدا کند؟ چه سازوکاری در مدرسه وجود دارد که این دانش‌آموزان شناسایی شوند و کدام برنامه پشتیبانی، برای آنها فعالیت طراحی می‌کند.

گروه دوم، کودکانی هستند که دارای مشکلات رفتاری‌اند، بچه‌هایی که به هر دلیل در خانواده‌هایی آلوده به خشونت زندگی می‌کنند، برای مثال دانش‌آموزانی که تنبیه بدنی را دائماً تجربه کرده‌اند. این‌ها وقتی وارد فضای متفاوت مدرسه می‌شوند، با دانش‌آموزان دیگر درگیر می‌شوند و رفتارهایی بروز می‌دهند که سایرین را تحریک کند تا شیوه‌های تجربه شده را علیه‌شان اعمال کنند. و وقتی چنین اتفاقی نمی‌افتد، هیجانات آزاردهنده‌ای را تجربه می‌کنند.

گروه سوم که گروه پنهانی‌اند و بیشترین رنج را می‌برند، دانش‌آموزانی هستند که از لحاظ عاطفی آسیب دیده‌اند، مثل فرزندان طلاق، فرزندان بی‌خانواده

مشکلات شدید عاطفی دارند و دوره خردسالی بسیار بدی را گذرانده‌اند. به هر دلیلی، این دانش‌آموزان از جهت عاطفی رنج می‌برند و در حالت عدم تعادل به سر می‌برند.

● **چقدر جالب است که این تقسیم‌بندی‌ها، به نوعی در مدارس ما هم مشاهده می‌شود. در مورد گروه سوم که اشاره کردید مدارس ما قانوناً باید مشاور داشته باشند تا نه تنها دانش‌آموز، بلکه خود معلم را نیز در مورد چگونگی رفتار با این دانش‌آموزان هدایت کند، بنابراین از خود معلم خیلی انتظار نمی‌رود که از پس این کار بر بیاید، آیا توصیه شما این است که همیشه معلمان این کار را انجام دهند یا مدرسه برنامه خاصی برای رفع این مشکل پیش‌بینی کند؟**

○ این مسئله دو جنبه دارد. مشاوره که در اتاق خود فعالیت‌های مشاوره انجام می‌دهد، نیازمند این است که نیروی کارآمدی در داخل کلاس داشته باشد که بچه‌های مشکل‌دار را به او ارجاع دهد. وقتی معلمی که با بچه‌ها در ارتباط است، نمی‌تواند مشکلات دانش‌آموزش را شناسایی کند و او را به مشاور ارجاع دهد. عملاً مشاور هم در آن مدرسه بیکار می‌ماند.

بنابراین عنصر اساسی در مدرسه معلم است. او با این نوع دانش‌آموزان ارتباط دارد و قرار است که کمک کند و راه درستی را با در نظر گرفتن شرایط آنها انتخاب کند. به علاوه، در شرایط بحرانی بتواند آنها را به یک منبع تخصصی دیگر ارجاع دهد تا کمک بیشتری بگیرد. مهم‌ترین مشکل که مدارس و معلمان ما، این است که چنین نوع آگاهی‌هایی را هنوز کسب نکرده‌اند. برای مثال، دانش‌آموزی که به طور ناایمن خانه را ترک کرده و به مدرسه آمده است، در شرایطی بحرانی داخل کلاس قرار گرفته است. شرایطی که معلم برای این بچه تعیین می‌کند با شرایطی دانش‌آموزی که دل‌بستگی ایمنی را در خانه تجربه کرده است، یکسان نیست. آیا معلمان ما قادر به تشخیص این شرایط متفاوت هستند؟ آیا می‌توانند تشخیص بدهند که چه نوع انتظاری از محیط کلاس دارند و چگونه این محیط می‌تواند یادگیری دانش‌آموز محیط آرام و مناسبی





اگر ما تعلیم و تربیت را امری انسانی و تکوینی تلقی کنیم؛ باید شرایط انسانی بودن تحقق آن را در عمل نشان بدهیم

می‌کند دانش‌آموزان را در مدارس ثبت‌نام کنند و کشور ما هم به دنبال اجرای آن است، با یک مسئله فکری خیلی جدی مواجه است؛ مسئله این است که آیا تعلیم و تربیت نفساً و ذاتاً امری اجباری است یا ویژگی انسانی بودن تعلیم و تربیت با خاصیت اجباری بودن آن تناقض پیدا می‌کند. مسئله این است که اساساً اگر ما تعلیم و تربیت را امری انسانی و تکوینی تلقی کنیم، باید شرایط انسانی بودن تحقق آن را در عمل نشان بدهیم. اگر چنین کاری را انجام دهیم، می‌توانیم شاهد این باشیم که آن اجبار که امری بیرونی است، به امری درونی تبدیل شود. بنابراین می‌توانیم امیدوار باشیم که با تغییراتی از این نوع که در ساختار فضای فرهنگی اجتماعی درون مدرسه می‌افتد، تعلیم و تربیت برای همه دانش‌آموزان تحقق پیدا کند. اما اگر این اتفاق نیفتد تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که امر بیرونی و اجباری، موفقیت‌آمیز نخواهد بود. این همان نکته کلیدی است. بنابراین، اگر ما دنبال این هستیم که همه دانش‌آموزان ما از حق آموختن برخوردار شوند، مدرسه باید شرایط آموختن آن‌ها را فراهم کند. توسعه این ظرفیت، نیازمند انواع مداخله‌هاست. اگر چنین محیطی به وجود نیاید، نه تربیت درست تحقق می‌یابد نه یادگیری معنی‌دار به وجود می‌آید.

ضمن سپاس از فرصتی که به من داده‌اید، آخرین عرض این است که در واقع آرزوی توفیق آموزش برای همه، مستلزم تغییر فرهنگ درونی مدرسه است و کتاب‌هایی از این دست، ابزاری برای آن تغییر و بهانه‌ای برای گفت‌وگو است تا بتواند آن فضا را عوض کند و ظرفیت فرهنگی و اجتماعی درون مدرسه را برای پذیرش دانش‌آموزان و پاسخ‌گویی به نیاز آن‌ها افزایش دهد. عمده‌تاً این گروه از دانش‌آموزان که در این کتاب معرفی می‌شوند، کودکانی هستند که به دلیل محرومیت‌های متعدد در زندگی، دوباره در مدرسه نیز محرومیت‌هایی را تجربه می‌کنند. ناآگاهی مدرسه از وضعیت چنین کودکانی، و اعمال تحریم، فشار و داشتن انتظارات یکسان از همه دانش‌آموزان، آسیب مضاعفی به آنان وارد می‌کنند. بنابراین، این مدرسه است که باید بتواند تنوع برخورد و روش داشته باشد، انعطاف‌پذیر شود و برای این دانش‌آموزان هم حمایت‌هایی را فراهم کند.

باشد؟ بنابراین این تفاوت‌ها، تفاوت‌هایی هستند که برای معلمان آگاهی‌هایی را به ارمغان می‌آورند که در واقع شامل دو دسته از اطلاعات خواهند بود: یک بخش آن دانشی است که آگاهی را شامل می‌شود و بخش دیگر مهارتی است که به کمک آن تشخیص می‌دهد چگونه رفتار کند.

● انتظار دارید چه کسانی با این اثر ارتباط برقرار کنند؟

○ مخاطب اصلی این کتاب در واقع دست‌اندرکاران آموزش درون مدرسه هستند؛ کسانی که به عنوان کارکنان مدرسه تلقی می‌شوند. اما کسانی که در رابطه با این مسئله تصمیم می‌گیرند، بیرون از مدرسه هستند. تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران ما، وقتی از محتوای این کتاب آگاه می‌شوند، هنگام تصمیم‌گیری در مورد مدرسه می‌توانند تصمیمات متفاوتی اتخاذ کنند. بنابراین مخاطبان دو گروه می‌شوند: گروه اول که مخاطب اصلی است، شامل مدیر، معاونان، مشاوران و معلمان و گروه دوم یا گروه پشتیبانی‌کننده که با آگاهی از محتوای کتاب می‌توانند در خصوص ساختار و فرایندهای مدارس، تصمیمات منطقی‌تری را بگیرند.

● به نظر شما چه کتاب‌های دیگری هم سو با هدف این کتاب داریم؟

○ کتابی که با این هدف اختصاصاً به موضوع بپردازد، حداقل به زبان فارسی وجود ندارد. می‌توان گفت، این کتاب از جهت فراهم کردن یک مبنای روان‌شناختی برای تحقق آموزش برای همه، استثناست. یعنی تنها کتابی است که به زبان فارسی با این عنوان وجود دارد. البته کتاب‌هایی که در حوزه روان‌شناسی تربیتی و روان‌شناسی شناختی نوشته شده‌اند کتاب‌های خیلی خوبی هستند که می‌توانند مباحث این کتاب را پشتیبانی کنند.

● با توجه به این که کتاب بیشتر شرایط جامعه خاصی را مورد توجه قرار داده است، چه توصیه‌ای به کارشناسان برنامه‌ریزی درسی و آموزشی کشورمان دارید؟

○ قانون تعلیم و تربیت اجباری که در بسیاری از جوامع مصوب است و خانواده‌ها و والدین را ملزم